

باسمه تعالی

خلاصه جلسه گذشته

مقدمه فرمایش محقق خوئی در جهت رابع که از آن تعبیر به «جهة الرئیسیه» کردند بیان شد. کلام ایشان تتمه‌ای دارد که امروز بیان می‌کنیم.

محقق خوئی در ابتداء جهت رابع می‌فرماید: وقتی تکالیف را به صورت قضیه حملیه در بیاوریم یک موضوع و متعلقدارند، مثلاً در قضیه «المستطیع یجب علیه الحج»، «المستطیع» موضوع است و «یجب» حکم است و «حج» متعلق حکم است. در این فضا یک قضیه حقیقیه داریم که بازگشت به قضیه شرطیه دارد و تکلیف نسبت به موضوع هیچ گونه محرکیتی ندارد و علی فرض و تقدیر وجود موضوع تکلیف فعلیت پیدا می‌کند ولی داعویت و محرکیت به سمت متعلق خود دارد و لذا قضیه حقیقیه یک قضیه شرطیه است مثل اینکه اگر استطاعتی محقق شد وجوبی شکل می‌گیرد که محرک به سمت متعلق خود یعنی حج است. و در این فضا نسبت بین متعلق و موضوع در تکلیف این است که تکلیف نسبت به موضوع خود ساکت است و علی فرض وجود موضوعش شکل می‌گیرد ولی نسبت به متعلق خود محرک است. این بحث را وقتی در بحث ترتب جاری می‌کنیم این گونه است که ما یک موضوعی داریم به نام عصیان اهم و یک حکمی داریم به نام وجوب مهم و یک متعلقی به نام مهم داریم. به این شکل «ان عصیت الأزاله فعلیک الصلات» پس عاصی للأزاله یجب علیه الصلات و این عصیان موضوع تکلیف است و این وجوب هیچ گونه نظارتی بر موضوعش ندارد و در اهم یک اطلاقی داریم بدون اشتراط و اهم از این جهت مطلق است. در مثال ما «یجب علیک الأزاله» یا «أزل النجاسه عن المسجد» که «المکلف» موضوع است و «یجب» حکم است و «أزاله» متعلق است و لذا اطلاق داریم و فقط یک مکلف واجد الشرائط تکلیف می‌خواهیم ولی در صلات یک اشتراطی داریم که «ان عصیت الأزاله» است و لذا بین این دو تکلیف مشکلی پیدا نمی‌شود زیرا در اهم وجوب ما را دعوت به تحقق متعلق و ترک معصیت کرده است و در مهم وجوب ما را دعوت به سمت صلات می‌کند مشروط به اینکه عصیانی که متعلق تکلیف اهم را از بین می‌برد شکل بگیرد.

تمه کلام محقق خوئی در جهت رابع از مقدمات برهان لم ترتب

محقق خوئی می‌فرماید: «فالتیججه علی ضوء هاتین...» نتیجه بر اساس این دو نکته که اولاً تکلیف نسبت به موضوع خود ساکت است و ثانیاً تکلیف نسبت به متعلقش محرک است این است که ما هیچ منافاتی بین وجوب ازاله و وجوب صلوات نداریم. محقق خوئی در ابتداء فرمایش خود برای بیان اینکه چرا منافاتی نیست دو احتمال را مطرح می‌کنند و در اواسط بحث یک احتمال سومی را هم اضافه می‌کنند لغایه الاحتیاط که آن را هم حل کنند. ما با سیر خود ایشان بحث را بیان می‌کنیم. در ابتدا توضیح می‌دهند چرا منافاتی وجود ندارد زیرا این منافات یا ذاتی باید باشد یعنی به حسب ذات دو تکلیف باید تنافی لازم آید و یا به حسب اقتضاء تنافی به وجود آید و احتمال سوم که در وسط بحث بیان می‌کنند تنافی به سبب ملاک است. شاید اگر می‌خواستند بحث را مرتب کنند اول مناط را باید بیان می‌کردند و بعد ذات و بعد مقتضاء را، ولی ما برای رعایت امانت سیر ایشان را مطرح می‌کنیم

اما به حسب ذات تنافی ندارند زیرا ذات این دو تکلیف، دو اعتبار بیش نیست و اعتبار خفیف المونه است و فی نفسه مشکلی درست نمی‌کند. اعتبار وجوب ازاله و اعتبار وجوب صلوات مشکلی ایجاد نمی‌کند. به حسب خود این اعتبارات و از جهت نظر به ذات دو اعتبار، هیچ تنافی بین اعتبار وجوب صلوات و وجوب ازاله نیست و لذا روشن است که به حسب ذاتشان هیچ تنافی ندارند. و بین اعتبارات نه تضاد و نه تناقض و نه تماثل و یا استحاله اجتماع مثلین یا استحاله اجتماع نقیضین و یا ضدین هیچ کدام وجود ندارد و بین دو اعتبار از جهت اینکه دو اعتبار هستند هیچ تنافی وجود ندارد. لذا ایشان احتمال تنافی بین ملاکات را بحث می‌کنند زیرا در جای خودش وقتی اعتبارات را بررسی می‌کنیم خواهیم گفت که دو اعتبار از جهت اینکه دو اعتبار هستند تنافی ندارند ولی شاید به اعتبار مبادی که واقعیات خارجی باشند مشکل پیش آید که بعداً به عنوان احتمال سوم محقق خوئی بیان می‌کنند.

پس بین دو اعتبار از جهت اینکه دو اعتبار هستند هیچ مشکلی نیست زیرا بین امور اعتباری و قراردادی نه تماثل و نه تضاد و نه تناقض و مشکلاتی که در امور واقعی است وجود ندارد.

اما اگر ذاتشان را کنار گذاریم و مقتضاهای را بررسی کنیم. باید دید آیا منافاتی بین اقتضای تکلیف اول و دوم وجود دارد؟ با تحلیلی که ما در جهت رابع کردیم معلوم است که اقتضاهای هم مشکلی ندارند زیرا تکلیف اول می‌گوید من اقتضای محرکیت سمت ازاله دارم و این اقتضای به گونه‌ای است که اگر تحقق پیدا کند عصیان از بین می‌رود و تکلیف دوم متولد نمی‌شود زیرا وجوب ازاله مکلف را تحریک می‌کند که ازاله موجود شود و معصیتی محقق نشود وقتی ازاله موجود شود زمینه برای فعلیت تکلیف دوم از بین می‌رود. و از طرف دیگر اقتضای تکلیف دوم، مکلف را تحریک به سمت صلوات می‌کند ولی به او نمی‌گوید که برود موضوع را درست کند و معصیت ازاله کند زیرا تکلیف نسبت به موضوع خود ساکت است و لذا با تحلیل ما اقتضاهای هم تنافی ندارند زیرا اولی اقتضای تحقق ازاله دارد و اگر ازاله محقق شد موضوع تکلیف دوم منتفی می‌شود و تکلیف دوم اقتضای تحقق صلوات داشت ولی نسبت به موضوع خود که تحقق عصیان ازاله بود ساکت است. بله اقتضاهای وقتی منافات دارند که فرض شود که دو تکلیف در عرض هم باشند زیرا فرض این است که در عرض که قرار گرفتند یکی مشروط به عصیان دیگری نیست و این معنای در عرض بودن است یعنی «صل» بیاید و «ازل» هم بیاید ولی صل مشروط به ترک ازاله نباشد. مثلاً در ضیق وقت صلوات، صل مشروط به عصیان ازاله نیست بلکه صل می‌گوید متعلق من را بیاور و ازل هم می‌گوید متعلق من را هم بیاور و در اینجا به دلیل اینکه دو تکلیف در عرض همدیگر هستند و یکی مشروط به عصیان دیگری نیست تنافی به وجود می‌آید با فرض اینکه مکلف یک قدرت بیشتر ندارد و این یک قدرت را باید صرف یکی از دو تکلیف کند و این مزاحمت است، لذا اقتضای دو تکلیف، تنافی پیدا می‌کنند.

سوال: منظور شما از اقتضای، مدلول است؟

جواب: نه! منظور همان حیثی است که در فعلیت تکلیف داشتیم و گفتیم تکلیف محرک به سمت متعلق است نه خود تکلیف که اعتبار بود پس محرکیت که همان فعلیت بود مراد است.

پس اگر هم عرض باشند تنافی وجود دارد و هم عرضی یعنی اطلاق که قبلاً این را بیان کردیم، ولی اگر فرض کردیم که نظریه ترتب در شناسنامه خود دارد که یکی مطلق است و دیگری مشروط به ترک دیگری است هیچ مشکلی وجود ندارد. درست که یک قدرت داریم ولی یک قدرت اگر وسط دو تکلیف هم عرض و دو تکلیف مطلق قرار بگیرد تنافی بین دو مقتضای وجود دارد

زیر تکلیف اول به مکلف می‌گوید محرک سمت متعلق من باش و تکلیف دوم می‌گوید محرک سمت متعلق من باش. و مکلف یک قدرت دارد و نمی‌شود که هر دو را محقق کند. ولی اگر این دو تکلیف از اطلاق و هم عرض بودن خارج شوند و یکی مشروط به ترک دیگری و عدم دیگری باشد مشکل حل می‌شود.

تکلیف اول که اطلاق دارد می‌گوید متعلق من را امتثال کن و اگر متعلق اولی را آوردی عصیان از بین می‌رود و تکلیف دوم در رتبه انشاء باقی می‌ماند و فعلیت پیدا نمی‌کند ولی اگر قدرت صرف متعلق تکلیف اول نشد، و متعلق تکلیف اول عصیان شد، تکلیف دوم فعلی می‌شود و می‌گوید متعلق من را بیاور ولی خود این تکلیف دوم نسبت به عصیان تکلیف اول ساکت است.

اما درباره ملاک می‌فرماید: ^۱ ملاک یعنی یک مصلحتی در ازاله است و یک مصلحتی در صلوات است و اگر ملاکات را نگاه کنیم ملاکات هیچ تنافی با یکدیگر ندارند و ملاکات مانند تکالیف هستند ولی اگر ملاکات را از باب منشأیت برای اراده در نظر بگیریم یعنی یک مصلحتی در ازاله است که سبب شده است که مولی ازاله را کند و یک مصلحتی در صلوات است که سبب شده است مولی صلوات را اراده کند. محقق خوئی یک تعبیر زیبایی دارد و می‌فرماید «وَأَمَّا التَّنَافِي بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ بِاعْتِبَارِ مَبْدئِهِمَا: فَهُوَ أَيْضاً غَيْرَ مُتَحَقِّقٍ، بَدَاهَةُ أَنَّهُ لَا تَنَافِي وَلَا تَزَاحِمَ بَيْنَ تَحَقُّقِ مَلَكَ فِي الْوَاجِبِ الْمَهْمِ عَلَيَّ تَقْدِيرِ تَرْكِ الْوَاجِبِ الْأَهْمِ وَعَصِيَانِهِ، وَتَحَقُّقِ مَلَكَ فِي الْوَاجِبِ الْأَهْمِ عَلَيَّ وَجْهَ الْإِطْلَاقِ » آخر عبارت درستش می‌کند «بَلْ لَا تَنَافِي بَيْنَ الْمَلَائِكِينَ فِيمَا إِذَا كَانَ ثَبُوتُهُ فِي الْمَهْمِ أَيْضاً عَلَيَّ وَجْهَ الْإِطْلَاقِ مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ تَأْثِيرِهِمَا فِي جَعْلِ الْحُكْمِ فِعْلاً.»^۲ ملاکات وقتی از جهت اینکه ملاک هستند بررسی شوند هیچ تنافی با یکدیگر ندارند مصلحت ازاله هیچ کاری با مصلحت صلوات ندارد و بالعکس، بلکه اطلاق دارند ولی اگر این ملاکات را از جهت ذاتی بررسی نکنیم بلکه مبدأیت این مصالح را برای اراده بررسی کنیم، یعنی اینکه مولا چه موقع این مصلحت را می‌خواهد یعنی اراده تکوینی خواستن، این هم که یکی مطلق است و دیگری مقید است.

^۱. ظاهراً این بحث ملاک در طی کلام به وجود آمده است و کأنّ یک شخصی سوال نموده است و در بین بحث این کلام به وجود آمده است.

^۲. محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی) ؛ ج 2 ؛ ص 421.

الان یکی از تکالیف مطلق و دیگری مقید است لذا اراده‌ها هم (یعنی خواستن مصلحت) در ناحیه ازاله مطلق است و در ناحیه صلات مقید است. آیا این تقییدی که در اراده‌ها است به مصالح می‌تواند بخورد یا نه؟ ایشان می‌گویند وقتی به مصالح نگاه می‌کنیم چنین تقییدی ندارند زیرا مصالح کاری به همدیگر ندارند. ولی ملاکات به اعتبار اینکه چه موقع خواسته شده است باید یکی مطلق باشد و دیگری مقید به ترک متعلق تکلیف اولی باشد.

سازمان محقق خوئی و ترتیب فنی ایشان این است: به حسب ملاک هیچ مشکلی ندارند و تاثیر ملاک در اراده یکی مطلق است و دیگری مقید است. حکم‌ها هم هیچ مشکلی ندارند و مقتضای حکم‌ها نیز هیچ مشکلی ندارند و ریشه عدم تنافی به این بر می‌گردد که یکی مطلق است و دیگری مقید و تا وقتی یکی مقید است و دیگری مطلق است ولو قدرت واحد باشد، هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید.

و در پایان بحث می‌فرماید: «فالقائل باستحالة الترتب إنما قال بها من جهة غفلة عن هذه النکته...» قائل به استحاله ترتب حواسش به این مطلب نیست که درست است که قدرت واحد داریم ولی این قدرت واحد در فضای اطلاق و تقیید هیچ اشکالی ندارد. مهم مقید است و اهم مطلق است و مهم مقید ناظر به موضوع خود نیست و اهم مطلق، موضوع مهم مقید را منتفی می‌کند و لذا هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید و خروجی این تحلیل این است که فعلیت طلب ضدین به معنای جمع بین ضدین نیست و فعلیت دو اقتضاء به معنای جمع بین دو مقتضی نیست و آن شت فعبیر. تمام اینها به خاطر نکته‌ای است که گفتیم که یکی مطلق است و دیگری مقید است.

بعد می‌فرماید: از این نتیجه می‌گیریم که قول به ترتب جز واضحات اولیه است بعد از اینکه این اطراف را تامل کند و اگر کسی قائل به استحاله است به خاطر این است که این چهار جهتی که ما بیان کردیم تامل نکرده است تامل نکرده است که اطلاق و تقیید استحاله ثبوتی ترتب را بر می‌دارد.

۳. محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی) ؛ ج 2 ؛ ص 421.

و این غیر از ما نسب الی السید العلامه میرزای شیرازی کبیر است زیرا آنچه نسب به سید می دهند را آخوند به خوبی نقد کرده است. البته به نظر ما اصل نسبت به میرزا شیرازی اشتباه است.

آخوند در کفایه یک احتمالی داده است و فرموده است ممکن است یک کسی بگوید این طلب ضدین وقتی معلق بر یک امر اختیاری است هیچ اشکالی ندارد. اگر کسی بگوید اینجا طلب ضدین معلق بر عصیانی است که فعل اختیاری مکلف است و به قول معروف معصیت نمی کرد تا دچار چنین محذوری نشود. آیا عدم استحاله ترتب و صحت ثبوتی ترتب به خاطر ایناست که جمع بین ضدین شده است در حالی که معلق به یک فعلی اختیاری است؟ محقق خوئی می گوید ما ثابت کردیم که اصلا جمع بین ضدین در کار نیست، نه اینکه جمع ضدین است ولی چون معلق بر این عصیت است محال است نیست. و الا اگر آن حرف را می زدیم اشکال آخوند وارد بود. مگر می شود یک امری که محال ذاتی است معلق بر یک فعل اختیاری کنیم و بگوییم اگر این لیوان آب را خوردی ما از شما جمع بین ضدین می خواهیم. این که معنا ندارد بلکه دعوی ما سر این است که اینجا استحاله اگر واقعیت پیدا کرد، وقوعش در طلب مولی گیر دارد و موکول کردنش به یک امر اختیاری رفع استحاله نمی کند. لذا ما اشکال آخوند را قبول داریم و می خواهیم بگوییم اینجا جمع ضدین نیست. ان عصیت جمع بین ضدین را بر می دارد به دلیل اینکه موضوع تکلیف بعدی است جمع بین ضدین را خراب می کند و از این باب ترتب درست می شود نه از باب تعلیق یک محال بر یک فعل اختیاری، لذا محقق خوئی می فرماید: ما در اصل این نست به میرزا اشکال داریم و بعید است که چنین جمله در کلام شریف میرزای بزرگ بیاید و بگوید که ترتب معلق بر فعل اختیاری شده است و این می تواند یک امر مستحیلی را در اراده و طلب مولی قرار دهد. این که معلوم است و لذا محقق نائینی فرموده است اصل نسبت غلط است نه اینکه اگر نسبتی باشد اشکال دارد.

آخر کار از یک طرف اشکال آخوند را پذیرفت و از طرفی جواب داد که ان عصیت که در امر دوم است جمع ضدین را منتفی می کند نه اینکه یک محال را معلق بر یک فعل اختیاری کند. این تقریبا تمام کلام ایشان است در صحت ترتب و بعد یک نکته ی دیگری از محقق نائینی بیان می کنند که خواهد آمد.

عمده اشکال ما به محقق خوئی و نائینی این است که آیا این استحاله با تعلیق برطرف می شود یا اینکه ما می توانیم در عرض هم بودن را هم تصویر کنیم یعنی در دو طلب هم عرضنی استحاله کنیم.

امام حرف مهمی که می خواهد بزند این است که کأن امام خواست در دو طلب هم عرض استحاله را بردارد یعنی تمام فرمایش محقق خوئی یک جمله است که این تعلیق و اشتراط سبب شده که ما محذوری پیدا نکنیم و اگر هم عرض بودند استحاله بود و امام خواسته این حرف را خراب کند، ایشان می خواهد بگوید اصل فکر ترتب بر اساس اشتراط است که به نظر ما اشتراط یک ریشه غلطی غیر از بحث مراتب حکم دارد، یک بحث سر مراتب حکم است که مبنایی است و یک حرف با قبول مراتب حکم است که یک اشکال بنائی دارد، که در تحلیل جهت ثالثه و رابعه یک ریشه ای دارد که دارای مشکل است.

مقرر: حسن مهاجری